

غزل شماره ۱۵۸

من و انکارِ شراب! این چه حکایت باشد؟
غالباً این قدرم عقل و کفایت باشد

تا به غایت ره میخانه نمی دانستم
ورنه مستوری ما تا به چه غایت باشد

زاهد و عجب و نماز و من و مستی و نیاز
تا تو را خود ز میان با که عنایت باشد

زاهد از راه به رندی نبرد معذور است
عشق کاریست که موقوف هدایت باشد

من که شب‌ها ره تقوا زده‌ام بادهام بادف و چنگ
این زمان سربه‌ره آرام چه حکایت باشد؟

بنده پیرمغانم که ز جهلم برماند
پیر با هر چه کند عین عنایت باشد

دوش از این غصه نختتم که رفیقی می‌گفت
حافظ ار مست بود جای شکایت باشد

تفسیر فال

به عقل و خرد خودتان اعتماد کافی ندارید و به نوعی درایت و هوش خود را نادیده می‌گیرید. کارها و تلاش‌های خود را که بی‌شک با کیفیت و ارزشمند هستند، از دیگران پنهان می‌کنید و گویی نمی‌خواهید موفقیت‌هایتان را بپذیرید. اما باید بدانید که لطف خداوند همواره همراه شماست و هیچگاه شما را تنها نمی‌گذارد. در تمامی فعالیت‌ها و امور زندگی، از راهنمایی بزرگترها بهره‌مند می‌شوید تا بتوانید از جهل و نادانی‌های یابید. این راهنمایی‌ها به شما کمک می‌کند تا مسیر درست را شناسایی کرده و به سوی روشنایی حرکت کنید. غصه‌ها، نگرانی‌ها، و مشکلاتتان برطرف خواهد شد، مشروط بر اینکه از شکایت کردن دست بردارید و با دید مثبت به زندگی بنگرید؛ چرا که تغییر نگرش می‌تواند عاملی مؤثر در بهبود وضعیت روحی شما باشد.

به کوشش : [پارسی دی](#)

منبع تفسیرها: [آلامتو](#) و [سلام دنیا](#)